



رهبر قیام یعنی «جاویدان»، زخمی می‌شود و به بستر مرگ می‌افتد و بابک را برای رهبری قیام به شورای جنگی معرفی می‌کند. شورا نیز به اتفاق آرا بابک را به رهبری می‌پذیرد.

با شروع رهبری بابک، قیام وارد مرحله جدیدی می‌شود و وحدت و انسجام جنگاوران شکست‌های مهلکی را بر نیروهای دشمن متجاوز وارد می‌سازند، و فرماندهان مشهوری چون خزیمه را نابود می‌کنند.

بابک هنگام تشییع جنازه جاویدان به او قول می‌دهد که شعله قیام را فروزان نگاهدارد:

ای جاویدان، ای قهرمان
مقدس دیر یولون هر آن
عصیان اودو سؤنمه یه جک
شانلی بایراق ائتمه یه جک
سؤز وئریریک ای جاویدان
یز چیخماریق حق یولوندان

با تدبیر بابک ستاد اصلی قیام به کوه‌های سخت گذر منتقل می‌شود و تجاوزگران را با مشکلات زیادی روبرو می‌کند، بابک می‌گوید:

بو گون شهرلرده قالا ییلمه ریک
داغلاردا ووروشون گرکدیر چیریک

(برده دوم) - ماجراهای سال دویست و چهارده هجری است. چهارده سال از عمر قیام می‌گذرد. دشمن متجاوز صدها هزار نیروی سر تا پا مسلح روانه آذربایجان کرده فرمانده ارشد آنان حمید طوسی است. قبل از وی سرداران مشهوری چون یحیی بن معاذ و احمد بن جنید شکست‌های خفت‌باری را متحمل شده‌اند و خود کشته و یا اسیر گشته‌اند. وقتی مادر بابک از روی حس مادری اعتراض می‌کند که خون‌ریزی بس است و تاکی مادران فرزندان خود را غرقه بخون خواهند دید. عبدالله برادر بابک می‌گوید:

آنا، نه دئیرسن بو نئجه سؤز دیر؟
دوینا هر طرفدن ییزلره گؤزدور
یزکی گیرمه میشیک عرب یوردونا
اؤلار اؤلکه میزی بولا ییب قانا

و مادر در برابر دلیل و منطق پسرش ساکت می‌شود. در این موقع سفیری از جانب امیرالمؤمنین کذایی؛ به خدمت بابک می‌رسد و پیشنهاد خلیفه را مطرح می‌کند که: با ما بیعت کن و در عوض ما تمام حکومت آذربایجان را به تو می‌دهیم:

یزیم له سیز بیعت ائدین
آذربایجان بوتون سیزین!

بابک و رزمندگان به پیشنهاد دشمن می‌خندد و با تمسخر و عصبانیت جواب می‌دهد:

بورا ییزیم اؤلا - اؤلا
ایستیر ییزه باغیشلایا!؟

بابک ظلمه بیعت ائتمز
جان وئرر خیانت ائتمز

ایسته میریک ییز اونلارین
تمدنون، قانون لارین

آلیم آچیق، وجدانیم پاک
من اولمارام اؤنا هارپاک

ابومسلم ییزه درسدیر
اؤ آلداندی داهای بسدیر
ذوالیمینین اؤن ایل قاباق
قیلینج ووروب یول آچاراق
اؤ مامونو ائندی امیر
ای ائلچی لر سؤیله یین بیر
مگر مامون زهرله ییب؟
اؤ سرداری اؤلدورمه ییب؟
هر کیم یادا بئل باغلاسا
اؤندان حیات سوراغلاسا
پایی اؤلوم یا کؤله لیک
یا زندان دیر همیشه لیک
گئدین دئین خلیفه یه
آلدانماریق ییز حیله یه
گئدین دئین خلیفه زه
دوام ائدیر مبارزه

در همین پرده به مناسبت پیروزی‌های درخشان جشن بزرگی برپاست. مرد و زن، پیر و جوان سرود فتح و شادی سر داده‌اند:

ائل دایاغی بئ قالاسی
یوردوموزون اوز بالاسی
دیوارلاری پولا دان دیر
قیزی - اوغلو نر اصلان دیر
بوردا یوخدور اوجا - آلچاق
نعمت لره، هامی اورتاق
بوردا یوخدور وارلی - یوخسول
کیمسه اؤلماز - کیمسه یه قول
آزاد اؤلמוש بوردا انسان
آی نه خوشدور بوردا دؤران

خلیفه مسلمین! مامون یکی از فرماندهان ارشد خود بنام «هشام» را اعدام می‌کند. هشام که در حملات قبلی از غارت آذربایجان سهم دلخواه خود را از خلیفه دریافت نکرده بود، از حمله دوباره به بابک خودداری می‌کند و به فرمان خلیفه سر از تنش جدا می‌گردد.

بعد از چندی مامون می‌میرد و بجای او المعتصم بالله خلیفه مسلمین! می‌گردد.

افشین سردار نامی اوزبک فریفته پول و مقام گشته و با خیانت به قیام ستم‌دیدگان فرماندهی کل ارتش خلیفه را به عهده می‌گیرد. نیروی مهیب ارتش خلیفه نزدیک به نیم میلیون جنگاور را شامل می‌شود که با این نیروی عظیم حملات خود را به آذربایجان تداوم می‌دهند. زنان آذربایجان نیز مسلح می‌شوند و با فرماندهی روشنگر همسر بابک همدوش مردان به دفاع از سرزمین مقدس‌شان بر می‌خیزند. مردم می‌خوانند:

فخر ائدیر یوردوموز سن تک قادینا
داستانلار یازیلار بیر گون آدینا
یوکسلتدین دونیادا قادینین آدین
چاتدیردین هر یثره حقیق فریادین

در (برده سوم) - سفیری از جانب امپراتور روم به حضور بابک می‌رسد. بین بابک و تئوفیل امپراتور روم روابط دوستی برقرار است و سفیر روم پیام امپراتور را مبنی بر ارسال کمک به آذربایجان اعلام می‌کند. بابک

پیشنهاد می‌کند که امپراتور قوای خود را به جانب بغداد گسیل دارد و جبهه جدیدی علیه خلیفه باز کند.

سال ۲۲۲ هجری است. دشمن بوسیله جاسوسان مطلع می‌شود که ستاد مرکزی قیام یعنی قلعه بئ دارای قوای اندکی است و بیشتر افراد بابک در جبهه‌های مختلف می‌رزمنند. بدین ترتیب قوای دشمن حملات خود را متوجه بئ می‌کند. بیشتر فرماندهان بابک کشته می‌شوند و پسرانش نیز به اسارت در می‌آیند. بابک در اینمورد فریاد می‌کشد:

منیم اؤغلان لاریم اؤلمازلار اسیر
اؤزلرین اؤلدورسون اونلار گرکدیر
قلعه کاملاً به محاصره دشمن درآمده و فرستاده افشین پیام او را به بابک می‌رساند:

افشین دین بیر مکتوب گتیرمیشم من
یا ییزدن آمان آل یادا اؤلرسن
یا تسلیم اول ییزه، بونو ییل گین
یا اسیر دوشرکن رحمت دیلرسن
بابک پیشنهاد افشین خائن را مردانه رد می‌کند:
افشینه سؤیله کی اولمارام آلچاق
سیزه یاراشاندیر بؤیله ایش آنچاق

منجنیق‌های دشمن قلعه را زیر آتش می‌گیرند. بابک فرمان می‌دهد کتابها را دفن کنند تا از آتش متجاوزین در امان بمانند.

قلعه در آتش می‌سوزد. ریش سفیدان و شورای جنگ به بابک پیشنهاد می‌کنند که قلعه را ترک کند زیرا اگر او و خانواده‌اش بدست دشمن گرفتار شوند شکست عصیان حتمی خواهد بود و خلیفه امتیاز خواهد گرفت:

انقلاب اؤدوسان عصیانا رهبر
منه خطر چاتسا بو عصیان سؤنر

بابک می‌گوید: من به فکر جان خود نیستم و خون من از خون شما رنگین‌تر نیست. و هر چه او اصرار می‌کند، شورا تصمیم خود را گرفته و بابک باید نیمه شب قلعه را ترک گوید. و او با قلبی سوزان می‌گوید:

یامان گونده سیزی، نئجه ترک ائدیم
محتشم یوردومدان، من نئجه گئدیم؟

و بابک با رنجی بی‌پایان، از جدائی یاران و سرزمین محبوبش با چشمی گریان می‌گوید:

آذر ائلیم! عزیزلریم!
سیزدن نئجه اوز دؤندریم؟

عزیر ائلیم جان سیرداشیم
کورد قارداشیم! فارس یولداشیم!

سؤزلریمه قولاق آسین
بابک آتماز ائل - اوباسین

توکولسه ده منیم قانیم
چکیلسه ده اؤدا جانیم

آذربایجان اؤلمه یه جک
ائللرین دیر خوش گله جک

اینانیریق ییز هامی میز
دیری فالار مرامی میز

قارانلیغی ایشیق بوغار
حیات گولر گونش دوغار

و بابک به قصد جمع‌آوری قوا و دریافت کمک از هم